

کسب و کار اهریمن

ذکر یا صنعتی

(1) در "گزارش رسمی سنای امریکا در مورد برنامه حبس و بازجویی سازمان سیا" در رابطه با یک شهروند افغانستان بنام ارسلان خان چنین می خوانیم:

"در اکتبر سال 2003 از ارسلان خان، یک تبعه افغانستان که در مورد او سازمان سیا گمان می کرد، در پایان سال 2001 به بن لادن در حین فرار او از میان کوهستان های تورا بورا کمک کرده باشد، بازجویی بعمل می آید. بر اساس آنچه که از حالات او توصیف کرده اند، بعد از 56 ساعت خواب گیری از او در حالت ایستاده، قادر به تکلم و بیان نبوده و آشکارا تحت تاثیر تشنجات روحی و روانی ناشی از وهمی قرار داشته است، که در آن وهم پسران و خانواده او توسط سگ های درنده پاره پاره می شدند. بر اساس تلکس های سیا ارسلان خان بازجوی خود را متهم می کرد، اعضای خانواده اش را طمعها سگ ها کرده است. پس از 56 ساعت به او اجازه خوابیدن می دهند، دو روز بعد از آن اما او را دوباره مجبور به سرپا ایستادن می کنند و بعد از 21 ساعت خواب گیری از او در این حالت، تیم بازجویی به استنطاق پایان می دهد، از آنجا که اطلاعاتی در دست نبوده اند، که بر اساس آنها بتوان جرم او را در رابطه با فعالیت های جاری او ثابت کرد... تقریباً بعد از یکماه حبس و شکنجه همه جانبه، سازمان سیا در مورد او به این نتیجه می رسد، که او کسی نیست، که در حال حاضر در کارزاری بر علیه شهروندان و اماکن کشور امریکا مشارکت داشته باشد و توصیه می کند، او را با مقداری پول نقد در دهکده محل زندگیش رها کنند. بازجویان زندان "کبالت" اما او را در عوض آن به ارتش امریکا تحویل می دهند و او چهار سال در زندان ارتش امریکا در حبس بسر می برد، با وجود آنکه سرویس اطلاعاتی در این میان می دانست، که هدف منبعی که ارسلان خان را لو داده بود، تنها و فقط انتقام گیری از خانواده ارسلان خان از طریق پخش اطلاعات نادرست در مورد کمک او به بن لادن بوده است" (1).

مطلبی که پیش رو دارید، نگاهی کوتاه به این گزارش ست، که در آغاز با ذکر نمونه ای از آن یاد کردیم. این گزارش در روز 9 دسامبر سال 2104 از سوی سنای امریکا تحت عنوان لینک زیر منتشر شد:

<http://www.intelligence.senate.gov/study2014/sscistudy1.pdf>

و در ژانویه سال 2105 بعنوان کتاب به زبان آلمانی به بازار آمد.

(2) بر اساس آنچه که در این گزارش قید شده است، آغاز ماجرا به شش روز بعد از یازده سپتامبر، یعنی به هفده هم سپتامبر سال 2001 بر می گردد. در این روز از طرف رئیس جمهور وقت امریکا دستوری بنام MON (Memorandum of Notification) برای سازمان سیا صادر می گردد (2)، تا در رابطه با کسانی، که آنها را می توان بعنوان خطر برای جان شهروندان و منافع امریکا محسوب کرد، وارد عمل شود. قصیه به لحاظ ساخت نارایتی خود بی شباهت به رمان "فرانکنشتاین" نیست، که مبداء زمانی پیدایش آنرا باید در سال های پایانی دهه اول قرن نوزدهم جستجو کرد. در این رمان، آنطور که می دانیم، روایت یک محقق جوان آمده است، که در لابراتوار خود موجودی را خلق می کند و پس از خلق آن کنترل خود را بر آن دست می دهد. برای غلبه بر موجودی که مبداء زمانی پیدایش آن در لابراتوار سیاسی و نظامی امریکا و متحدان او در منطقه و خارج از منطقه به اوائل سال های هشتاد قرن بیستم در افغانستان برمیگردد (3) و حالا کنترل او از دست همه خارج شده است، از آنجا که دیگر نمی توان او را مانند گذشته بحال خود گذاشت، باید فکری کرد و چاره ای اندیشید. دستور رئیس جمهور امریکا آغاز این چاره اندیشی ست.

3) طبیعی ست که بلافاصله پس از صدور این فرمان مخاطبان آن، باتوجه به پیش تعریفی که از مفهوم دشمن در این فرمان نهفته است، دست به کار می شوند، خود را در آغاز اما، زیرا بی گذار به آب زدن به صلاح هیچکس نیست، در رویارویی با چند سؤال اساسی می بینند، که قبل از شروع رسمی غائله باید برای آنها پاسخی پیدا نمود، بعنوان مثال: کجا باید به جستجوی مظنونان پرداخت و تمرکز خود را در این رابطه باید بر روی چه حریم و اقلیم جغرافیائی نهاد؟ بعد از دستگیری متهمان با آنها باید چه کار کرد، آنها را به کجا برد، کجا اسکان داد؟ چه تدبیریا تدابیری باید اندیشید، تا اطلاعات و دانسته های آنها را پیرامون برنامه ها و خطرات آتی برای امریکا و شهروندان آن از آنها بیرون کشید؟

4) اینطور که به نظر می رسد، پاسخ به سؤال اول برای دست اندرکاران این برنامه دشواری چندانی ایجاد نکرده است، زیرا خود را در این رابطه بدون بحث و فحص بر روی محدوده ای متمرکز می کنند، که در مجموع شامل افغانستان و پاکستان می شود، امری که تصور آن با توجه به بعد جغرافیائی پیدایش القاعده چندان مشکل نیست. اکثریت قریب به اتفاق زندانیانی که سازمان سیا از آنها در زندان های مخفی خود "نگهداری" می کرد، از جمله چهره های سرشناس القاعده مانند خالد شیخ محمد(4)، ابو زبیدا(5) و یا رمزی بن الشیب(6)، یکی از مغزهای متفکر لجستیکی جنایت یازده سپتامبر، در همان محدوده جغرافیائی، که به آن اشاره شد، دستگیر گشته اند، امری که به هیچ وجه به معنای غافل شدن طرف امریکائی از اقلیم های جغرافیائی دیگر نیست. بر اساس گزارش سنا بعنوان مثال، یک زندانی بنام حسن قول، که از او گویا "اطلاعات دسته اولی" علی الخصوص در رابطه با پیک بن لادن، ابو احمد الکویتی بدست آمده است، در کردستان عراق دستگیر می گردد(7).

5) در رابطه با پاسخ به سؤال دوم، سهولتی که با آن به سؤال اول پاسخ داده شده است، به تمامی ناپدید می شود. اشکال کار چند جانبه است و پاسخی که پیدا خواهد شد، باید جوابگوی پیچدگی چند جانبه قضیه باشد، در غیر اینصورت راه حل غلبه بر یک بحران، خود بحران دیگری را در مقیاس ملی و بین المللی دامن خواهد زد، با وجود آنکه ماجرا در نگاه اول و به ظاهر ساده بنظر می رسد: مسئله بر سر کسانی ست، که دستگیر خواهند شد و از آنها باید بازجویی کرد تا اطلاعاتی را که در اختیار دارند، بروز دهند. طبیعی ست که بازجویی از ایشان در اماکن عمومی میسر نیست. از طرف دیگر امکان حبس آنها در زندان های معمولی هم وجود ندارد، چون در اینصورت باید به استاندارد های حقوقی و جزائی ملی و بین المللی در رابطه با نگهداری و بازجویی از زندانیان توجه کرد و آنها را رعایت نمود. از این گذشته می توان و باید فرض را بر این گذاشت، که به احتمال زیاد این امر بر همه دست اندرکاران قضیه روشن بوده است، که در صورت نگهداری از زندانیان در زندان هایی که بتوان در مورد آنها واژه "معمولی" را بکار برد، صلیب سرخ و یا گروه های مختلف نگهبان حقوق بشر روزی روزگاری سر و کله شان پیدا خواهد شد و ممکن ست آن چیزی اتفاق بیفتد، که باید خیلی از آن ترسید و به آن جلب توجه افکار عمومی و حساسیت جامعه مدنی نسبت به یک مسئله می گویند. اینطور که به نظر می رسد، نیاز به دهلیز و سیاه چال در خفا ست، به چیزی شبیه "خانه های امن" وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی، که گویا سازمان سیا، با کمال تعجب، در مورد نحوه تشکیل و اداره آن دارای تجربه فراوانی نیست(8).

6) امکان ایجاد این نوع بازداشتگاه ها اما در داخل حریم جغرافیائی کشور امریکا به دلایل مختلفی وجود ندارد. قوانین حقوقی و جزائی متعددی موجودند، که سد راه این گونه ماجرا جوئی ها خواهند شد. علاوه بر آن و مهم تر از همه مقاومت جامعه مدنی را در این مورد نباید دست کم گرفت، که بدون شک بی تفاوت از کنار مسئله عبور نخواهد کرد. هیچکس نمی داند، چه اتفاقی خواهد افتاد، اگر در صورت ایجاد اینگونه زندان های مخفی در داخل خاک امریکا رسانه های مستقل و منتقد بعنوان مثال از آن بو ببرند. هیچ کس نمی داند، در اینصورت دامنه آبروریزی، که نام رسمی آن در واژه نامه جامعه شناسی سیاسی "بحران مشروعیت" ست، در مقیاس ملی و بین المللی چه ابعادی پیدا خواهد کرد، به کجا خواهد کشید و چه عواقبی ببار خواهد آورد. چاره ای نیست، باید دست به دامان خاک دیگران شد، در حریم جغرافیائی آنها چادر زد.

. اینکه این دیگران بطور مشخص شامل چه کشورهایی می شده اند و میزان همکاری آنها در ایجاد زندان های مخفی با سازمان سیا تا چه حد بوده است، مطلبی ست، که در گزارش سنا به آن بطور مستقیم اشاره نمی شود. نام کشورهای "میزبان" در این گزارش با رنگ سیاه نا خوانا شده است و در رابطه با عمق همکاری طبقه سیاسی و اجرائی این کشورها به عمومی گوئی مختصر بسنده می شود. بر اساس آنچه که در این میان می دانیم کشورهایی نظیر افغانستان، مراکش، لهستان، رومانی و لیتوان جزء کشورهای "میزبان" بوده اند. الکساندر کواژینفسکی، که بین سال های 1985 تا 1987، یعنی زمانی که در لهستان هنوز "سوسیالیسم واقعا موجود" زمام امور را در دست داشت، بعنوان "وزیر امور جوانان" در کابینه زیبگینف مسنر امرار معاش می کرد، بعدها در سمت رئیس حزب سوسیال دمکرات لهستان هشت سال رئیس جمهور لهستان بود و از جمله اولین اقدامات او در این سمت از عضویت لهستان در ناتو می توان نام برد، در دسامبر سال 2014، بعد از انتشار گزارش سنای امریکا، به وجود زندان های مخفی سازمان سیا در لهستان در دوره ریاست جمهوری خود اعتراف کرد. وزیر سابق کابینه "سوسیالیسم واقعا موجود" در این مورد می گوید: "وقتی که موافقت خود را با ایجاد چنین زندانی اعلام کردیم، ضمانت دادند، که رفتار با زندانیان بر اساس موازین انسانی خواهد بود. اما بما دروغ گفتند" (10). آنطور که می شد حدس آنرا زد، روح "رفیق" کواژینفسکی از ماجرا بی خبر بوده است.

(7) به اولین زندان مخفی سازمان سیا نام "زندان سبز" داده شد و دومین زندان مخفی آن، "زندان کبالت"، در سپتامبر 2002 تاسیس گردید. در "گزارش سنا" در مورد این زندان آمده است: "...پنجره های این زندان را طوری پوشانده بودند، که نور به داخل آن نمی رسید. زندانیان را در تاریکی مطلق نگهداری می کردند. مراقبت نگهبانان از زندانیان با کمک چراغ هایی انجام می شد، که نگهبانان بر پیشانی داشتند. بطور مدام موزیک بلند پخش می شد. زندانیان در سلول هایشان به دیوار زنجیر بودند و در هر سلولی سطلی برای مدفوع قرار داده بودند. در چهار سلول از بیست سلول موجود پائین سقف سلول یک میله قرار داشت. بر اساس گزارش های بعدی در این زمینه، دست های زندانیان را بالای سرشان به این میله ها می بستند، به این طریق آنها را مجبور به ایستادن می کردند و امکان خوابیدن را از آنها می گرفتند" (11).

مسئول این زندان کسی ست، که در "گزارش سنا" از او با نام "مامور شماره 1" یاد می شود (12) و اشکال کار او یکی و دو تا نیست. او لا جوان و ثنایا در مورد اموری مانند بازجویی از زندانیان بی تجربه ست (13). علاوه بر این مامورین دیگر سیا در مورد او گفته اند، که آدم رک و راستی نیست، قدرت تمیز درست و حساسی و ندارد و هنوز به بلوغ فکری لازم نرسیده است (14). گویا همکاران او او را بهتر می شناخته اند، زیرا دیری طول نمی کشد و "مامور شماره 1" اولین دسته گل را به آب می دهد: در نوامبر سال 2002 دستور می دهد تا یک زندانی را بنام گول رحمان به دیوار سلولش زنجیر کنند، طوریکه برای زندانی چیزی جز کف بتنی سلول باقی نمی ماند. زندانی، از آنجا که "مامور شماره 1" دستور داده بود، که لباس های او را از تن او در آورند، در این حالت تنها یک زیر پیراهن بتن دارد. روز بعد جسد او را در سلولش پیدا می کنند. نتیجه کالبد شکافی اینست، که زندانی از فرط سرما مرده است (15). در ماه مارچ 2003، چهار ماه بعد از مرگ گول رحمان مرکز سازمان سیا در کشوری که زندان کبالت در آن قرار داشت، توصیه می کند، به "مامور شماره 1" یک پاداش نقدی به میزان 2500 دلار بدهند (16).

در "زندان آبی" بازجویی کار می کند، که "گزارش سنا" از او با عنوان "مامور شماره 2" نام می برد. با وجود اینکه هم پیشه های او او را بعنوان آدمی مغرور، دم دمی مزاج و بدون تجربه می شناسند (17)، او را فرستاده اند، تا از زندانیان بازجویی کند و او شیوه های مخصوص خودش را به همراه می آورد: او را می بینند که هنگام بازجویی از یک زندانی، که "مامور شماره 2" او را دو روز و نیم، با دستهای بالای سر به هم بسته، وادار به ایستادن در حالتی عذاب آور کرده بود، کنار زندانی ایستاده است، در یک دست او یک "کلت"، که روی شقیقه زندانی قرار دارد و در دست دیگرش یک "مته برقی" (18).

وضعیت زندان های مخفی دیگر، که برای توصیف آنها نیاز به قلم کسی مانند کافکا است و نام آنها "زندان نارنجی"، "زندان قهوه ای"، "زندان خاکستری" و غیره است، بهتر از دو موردی که بر شمرده ایم، نیست. بر همه آنها فضائی حاکم است، که جرج لوكاس، در اولین فیلم خود "THX-1138"، آن زمان که هنوز هنرمند بود و هنوز خود را یکپارچه به "صنعت فر هنگ" فروخته بود، بطور کلی و عمومی ترسیم کرده است. علت قضیه هم چندان پیچیده نیست، چون یک دستور رئیس جمهور وقت امریکا است، که دست مامورین شماره 1 و شماره 2 و شماره های دیگر رادر زندان های الوان سیا آنقدر باز گذاشته است، که هیچ حد و مرزی برای خود و اعمال خود نمی شناسند و نمی پذیرند. بنا به آنچه در گزارش سنا می خوانیم، در 7 فوریه سال 2002 جرج بوش فرمانی امضاء می کند، که بر اساس آن "...نه اعضای طالبان و نه اعضای القاعده بعنوان اسیران جنگی در آن مفهومی که کنوانسیون ژنو به آن اشاره می کند، تلقی نمی شوند و ماده 3 این کنوانسیون، که بر رفتار انسانی با اسرای جنگی در صورت بروز تنازعات و جنگ تاکید می کند، در مورد اعضای القاعده و اعضای طالبان مصداق پیدا نمی کند" (19). این یعنی صدور چک سفید آدمخواری برای جماعت گوش به فرمان آدمخواران.

یکی از اولین کسانی که با دقتی مثال زدنی دامنه و عواقب این بعد ماجرا را تشخیص داده است، بودیت باتلر است. باتلر در نوشتاری در رابطه با زندانیان "گوانتانامو" از عبارتی به نام "حبس نامحدود" - indefinite detention (20) استفاده می کند. می گوید، مقامات مسئول امریکائی در مورد این زندانیان از بکارگیری واژه "زندانیان" - prisoners - خود داری و بجای آن از کلمه detainees - (21) استفاده می کنند. فرق این دو از نظر باتلر اینست، که بر خلاف گروه اول، یعنی "زندانیان"، حبس گروه دوم (detainees) نامحدودست (22)، محاکمه ای در انتظار آنها نیست و علاوه بر این قانون در مورد آنها صدق نمی کند (23)، یعنی همانند شور بختانی، که گذار آنها مثلاً به "خانه های امن" وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی افتاده است، می توان با آنها هر کاری کرد و آنها را به هر کاری وادار کرد. مسلم است، که تحلیل باتلر بدون اما و اگر و چرا با حال و روز زندانیان زندان های مخفی سیا هم همخوانی دارد و اینطور که می بینیم، جانورانی مانند "مامور شماره 1" و "مامور شماره 2" به هیچ وجه بدون پشتگرمی و بی گذار به آب نرزه اند.

(8) در رابطه با پاسخ به سؤال سوم، یعنی چه باید کرد، تا دانسته ها، ناگفته ها و اطلاعات زندانیان را از آنان بیرون آورد، وضعیت در مقایسه با پاسخ به سؤال دوم تا حدود زیادی فرق می کند، زیرا سازمان سیا از قرار معلوم گویا در این مورد آنقدرها هم "بی تجربه" نیست. بر اساس گزارش سنا، زیرپایه عمومی شیوه های سازمان سیا در این زمینه را برنامه ای بنام KUBARK تشکیل می دهد، یک نوع "کتاب جیبی" بازجویی و شکنجه، که سازمان سیا آنرا در سال 1963 تهیه و بعنوان دستورالعمل تعیین کرده است (24). آنطور که در گزارش سنا می خوانیم، گویا در رابطه با این دستورالعمل در آغاز سال 1980 در امریکای لاتین تمریناتی هم بعمل آمده است (25). با این وصف، از آنجا که کار از محکم کاری عیب نمی کند، سازمان سیا دو روانشناس را به خدمت می گیرد، که بازجویی توأم با "شکنجه سفید"، یعنی شکنجه ای که رد پای فیزیکی بر جا نمی نهد، تخصص آنهاست. هر دو آنان در یک واحد مخصوص نیروی هوایی امریکا کار می کنند (26)، همکاری آنها با سازمان سیا اما با توجه به حق الزحمه آنها، که در پایان به بیش از هشتاد میلیون دلار می رسد (27)، عام المنفعه و در راه خدا نیست. یکی از آنها لیستی را شامل 12 نوع شکنجه روی میز می گذارد، که در آن، گذشته از شیوه های "عادی" مانند ضرب و شتم و غیره، پنج نوع شکنجه دیگر جلب توجه می کنند: "خواب گیری"، "شکنجه آب"، "بتن نمودن پوشاک بچه"، "استفاده از حشرات"، "چپاندن داخل جعبه" و سرانجام "تدفین نمایشی" (28). در روز 24 جولای سال 2002 وزیر دادگستری وقت امریکا بطور شفاهی اجازه استفاده از 10 شیوه را تأیید می کند (29). "تدفین نمایشی" و "شکنجه آب" در میان شیوه های تأیید شده نیستند. دو روز بعد از آن اما اجازه استفاده از "شکنجه آب" را هم به آنها اضافه می کند (30)، باز هم بصورت شفاهی، آنطور که شیوه سیاستمداران و دولتمردان با تجربه در این زمینه ها است.

(9)... و حضرات دست بکار می شوند. چند نمونه:

یک زندانی را، که بازجویی از او در بخش مراقبت های ویژه بیمارستانی، که در آن به خاطر جراحات ناشی از دستگیری بستری بود، شروع شده است(31)، 266 ساعت، یعنی یازده روز و دوساعت داخل جعبه ای قرار می دهند، که اندازه آن به اندازه بزرگی یک تابوت ست(32). بعد از آن نوبت "جعبه کوچک" می رسد(29 ساعت)، که گزارش سنا ابعاد آنرا اینطور ذکر می کند: عرض آن 53,3 سانتی متر، طول و عمق آن 76 سانتی متر(33). پزشک سازمان سیا در زندانی که این زندانی در آن بسر می برد، در مورد "شکنجه آب" بر روی او چنین گزارش می دهد: "بنظر می رسد، با شکنجه آب خوب کنار می آید. طولانی ترین فاز با حوله ای رو صورت او تا حال 17 ثانیه طول کشیده است. طول این فاز اما بزودی بیشتر خواهد شد. اطلاعات بدرد بخوری نداده است... هنگام "شکنجه آب" چندین بار استفراغ کرد و برنج و لوبیا بالا آورد"(34).

تلاش برای در هم شکستن همین زندانی بی نتیجه نیست. در تلکس هائی که از "زندانی سبز"، جائی که او زندانی بود، در مورد او به مرکز سیا می فرستند، می نویسند. "وقتی که بازجو یکبار با ابرو اشاره می کرد، بدون اینکه به او دستور بدهند، آرام بلند می شد و روی میزی که قرار بود شکنجه آب روی آن انجام شود، می نشست. وقتی که بازجو دو بار با انگشت بشکن می زد، روی میز می خوابید"(35). این نوع اطاعت و فرمانبرداری در رویارویی با شکنجه و مرگ را از داستان "کلنی مجازات" کافکا می شناسیم. گئورگ لوکاک، یکی از برجسته ترین فلاسفه مارکسیستی در قرن بیستم، که کار او بعد از حوادث بوداپست در سال 1956 به دستگیری و زندان کشید، گویا، آنطور که آدورنو حکایت می کند، زمانی که در حبس بسر می برد، گفته بود، حالا می فهمد، که کافکا نویسنده ای به سبک رئالیستی بوده است(36).

یک زندانی دیگر را 183 بار زیر "شکنجه آب" قرار می دهند(37). نتیجه آن: "به زیرشکم او که فشار می دادی، از دهان او آب بیرون می آمد"(38). اتفاق می افتد، که همین زندانی هنگام شکنجه آب، دهانش را باز می کند، تا نفسی بکشد. بر اساس گزارش سنا مامورین سیا دهان او را باز نگه می داشتند و آب داخل آن می ریختند(39). از او 180 ساعت، یعنی هفت روز و نیم بی خوابی می گیرند(40). در این میان مرکز سازمان سیا سقف و حد بالای خواب گیری را هفتاد و دو ساعت تعیین می کند. بازجویان زندانی های مخفی سیا اما این حد بالا را دور می زنند: از یک زندانی هفتاد ساعت خواب گیری می کنند، بعد به او اجازه می دهند، چهار ساعت بخوابد، بعد از چهار ساعت، 23 ساعت در حالت ایستاده و 20 ساعت در حالت نشسته از او بی خوابی می گیرند(41).

یک زندانی، که در گزارش سنا از او با نام مجید خان نام برده می شود، دست به اعتصاب غذا می زند. بازجوهای سازمان سیا "نهار" او را، که شامل "خمیر نخود، ماکارونی، سوس، فندق و کشمش" ست، به صورت مایع در می آورند و به او تنقیه می کنند(42). همین زندانی دوبار سعی می کند، رگ دستش را پاره کند(43). این تنها نمونه اینگونه نیست. یک روانشناس سیا در معاینه خود از یک زندانی بنام ال ناشری به این نتیجه می رسد، که طرف کم کم کارش تمام ست، یعنی در آستانه فروپاشی جسمی و روحی قرار دارد(44). در این میان، در بهار سال 2004 دو نفر را در افغانستان به سازمان سیا تحویل می دهند. بعد از اینکه 24 از آنها بی خوابی گرفته اند، کاشف بعمل می آید، که هر دو جزء مامورین بومی سیا در افغانستان هستند(45). اکثریت مطلق زندانیان، آنطور که گزارش سنا از تکرار آن خسته نمی شود، اندکی بعد از شروع بازجویی ها به وهم، پارانوئیا و افسردگی دچار می شوند و با سرعت به این نتیجه می رسند، که کسی که با او در افتاده اند، گویا، بر خلاف تصور و گمان درازمدت آنها، ببری نیست، که جنسش از کاغذ باشد. کار به جائی می کشد، که حتی صدای برخی از مامورین خود سازمان سیا در می آید. به بازرس کل سازمان سیا می رسانند، که نمونه هائی دیده اند، که در مورد آنها می توان از نقض حقوق بشر صحبت کرد(46).

10) نمونه هائی این چنین، که در بالا به چند مورد کوچک آنها اشاره کردیم، در گزارش سنا بی‌شمارند. شاید این بیشمارى دلیل آن باشد، که یکی از دریافت های باقی ماندنی و کله شق مطالعه این گزارش، مطالعه ائی که اشکالات مخصوص به خود را دارد و می تواند به درد معده و بی خوابی منجر شود، در نهایت خود این سؤال خواهد بود، که چه اتفاقی خواهد افتاد، اگر "لویاتان" روزی به سیم آخر بزند. فرض بنیادی فلسفه سیاسى توماس هابس فرضی ذات گرایانه است و مانند همه تئوری های ذات گرایانه نقص فنی تئوری او اینست، که عارضه بیماری را با خود بیماری عوضی می گیرد. بر اساس همین فرض ست، که نیاز به وجود کسی ست (لویاتان)، که همه او لا (داوطلبانه یا به ناگزیر) از او اطاعت کنند و ثانیاً از او بترسند، تا به جان هم نیفتند و یکدیگر را پاره نکنند، یعنی بدانند، که در صورت نقض و زیر پا گذاشتن قواعد بازی، طرف حسابشان کیست و چه چیزی انتظار آنها را می کشد. اینکه چه پیش خواهد آمد، اگر "لویاتان" واقعا احساس خطر (خواه خطر داخلی، خواه خطر خارجی) کند، عکس العمل او چه خواهد بود و در این رابطه تا کجا پیش خواهد رفت و چه مرز هائی را زیر پا خواهد گذاشت، سئوالی ست، که می توان برای آن از طریق مطالعه گزارش سنا، علیرغم درد معده و بی خوابی احتمالی، یک پاسخ عمومی و به احتمال بسیار زیاد وطنی پیدا کرد، اگر در نظر بگیریم که جمهوری اسلامى، که مهارت ویژه او به سیم آخر زدن ست، چگونه در این رابطه همه مرز های حقوقی، اخلاقی و انسانی را زیر پا می گذارد و به الگویی در مقیاس جهانی تبدیل می شود. یک نمونه باور نکردنی از نمونه های بی شمار سر مشق بودن او در این زمینه را می توان از زبان آقای فرج سرکوهی شنید. ایشان در فیلمی بنام "مستند اعترافات اجباری" می گویند: "توی اطاق خواب من... شنود گذاشته بودند، یعنی تا فی الخالدون ترا هم می دانند. در واقع کسی آنجا نشسته، که خداست. شما وقتی که با یک زن می خوابید... در آن لحظه ارگاسم هر کسی یک کلماتی، جملاتی می گوید... این ها را حتی من فکر نمی کنم، خیلی از زن و شوهر ها هم بعد از رختخواب بهم بازگویی کنند... خوب او این را می داند، صدايت را دارد و آنرا برایت می گذارد. بعد کتکت می زند و وادارت می کند، همان صداها را، همان جملات را با همان احساس، وقتی به تخت بسته شدی، بگویی" (47).

آقای عبدالکریم سروش در نوشتاری با عنوان "اسلام فقهاتی به نهایت ناکامی و ناتوانی خود رسیده" در مورد یکی از فقهای رنگ و وارنگ "لویاتان اسلامى" روایت جالبی را حکایت کرده اند، که در رابطه با درک آن منطق، که منجر به نصب شنود در اطاق خواب دیگران می شود، کمک چشمگیری ست: "سید ابوالفضل موسوی تبریزی فقیه درگذشته دیوانعالی کشور، در یکی از سفر هایش با خلبان هواپیما در افتاد و به پاسدارانش گفت تا او را کتک بزنند. وقتی خلبان شکایت به دستگاه قضاء برد، موسوی در دفاع از خود فرمود: من مجتهدم، من مبسوط الیدم" (48).

"مبسوط الید" (مبسوط + ید) یعنی کسی که دست او باز ست، دست او بازست، تا هر وقت که اراده کرد دست به تعلیق قانون، به سیم آخر بزند و در این رابطه از توسل به هیچ شیوه ای دریغ نکند: از زدن خلبان هواپیما گرفته، تا کشتار های دسته جمعی و غیر دسته جمعی، تا نصب شنود در اطاق خواب دیگران.

11) سئوالی که در انتها باقی می ماند اینست، که حاصل این همه تباهی چه بوده است؟ آیا دست اندرکاران آن به هدفی، که پیش روی خود گذارده بودند، رسیده اند؟ آیا موفق شده اند، ماموریتی را که بر عهده آنها گذاشته شده بود (جلوگیری از جنایات و برنامه های آتی القاعده از طریق استخراج اطلاعات و دانسته های زندانیان) به فرجام برسانند و آیا شیوه هائی اتخاذ شده کارسازی خود را در عمل به اثبات رسانده اند؟

پاسخ منفی گزارش سنای امریکا به این سؤال وضوح شگفت انگیزی دارد. در جمع بندی بیست نکته ای گزارش سنا در این رابطه آمده است که:

1) سازمان سیا در جریان این غائله، که سال ها طول می کشد، در رابطه با موفقیت های خود مادام به مقامات مسئول و به افکار عمومی دروغ می گوید، دست به تحریف نتایج

بازجویی‌ها می‌زند، و استفاده از شکنجه در این رابطه بر خلاف ادعاهای او به هیچ وجه شیوه موثری برای استخراج اطلاعات از زندانیان نبوده است، بلکه زندانیان زیر فشار شکنجه (مانند حواریون سعید امامی) اطلاعاتی می‌دهند و داستان‌هایی تعریف می‌کنند، که آنها را اختراع کرده‌اند، تا از زیر شکنجه در بروند (49).

(2) بطور فعالانه نظارت گنکره آمریکا و نهاد‌های دموکراتیک دیگر را بر روی برنامه حبس و بازجویی خود یا دور می‌زند و یا مانع شفاف‌سازی در مورد آن می‌شود (50).

(3) با انتقال عمد اطلاعات نادرست به مطبوعات در مورد عملکرد خود به مهندسی رسانه‌های عمومی در این مورد می‌پردازد (51).

(4) دامنه و خامت شیوه‌های بازجویی و شرایط حبس در زندان‌های مخفی‌سیا به مراتب شدیدتر از آن بوده‌اند، که سازمان سیا در مقابل دولتمردان امریکائی به تشریح و توضیح آنها پرداخته است (52).

(5) در زندان‌های خود کسان را به زنجیر کشیده است، که با تعریف MON از دشمن و خطر اساساً همخوانی نداشته‌اند، در میان آنها بعنوان مثال یک پریشان‌ذهنی را، که سازمان سیا از او تنها بعنوان اهرم فشار در مقابل یکی از اعضای خانواده او استفاده می‌کند (53).

(6) و سرانجام مرتکب خطای استراتژیکی فاحشی گشته است، که نتیجه آن آبروریزی و صدمات جدی به وجهه ایالات متحده، پیش از همه اما به "نقش رهبریت" این کشور در مورد مسائل حقوق بشر در سطح جهانی ست (54).

(12) داستان تبدیل "امنیتی"‌ها به هیولاهای تام‌الاختیار برهستی و جان‌آدم‌ها، به اشباحی که خط‌هیچ‌کس را نمی‌خوانند و چیزی جلودار آنها نیست، داستان تازه‌ای نیست. ماجراهائی اینگونه گویا از تاریخ ضمانت تکرار گرفته‌اند. مانند تکرار بدون هشدار پدیده‌های طبیعی باید هر لحظه انتظار تکرار بدون هشدار آنها را کشید و فرض را بر این گذاشت، که حقیقت در مواردی اینگونه مانند آدمی خواهد بود، که به هیچ‌رو نمی‌توان وقت شناسی را به او حالی کرد و فهماند و به این دلیل همیشه دیر خواهد رسید، یعنی زمانی که دیگر کار از کار گذاشته است و دیگر هیچ کاری نمی‌توان کرد. و بدینگونه در پایان ما می‌مانیم و این گزارش، درد معده و بی‌خوابی، و کسی بنام والتر بنیامین، که در "پاساژها" از مدرنیته با نام "زمان جهنم" یاد کرده بود و اضافه نموده بود، که مجازات‌های جهنمی تازه‌ترین ارمغان این محدوده هستند (55). اینطور که معلوم ست باید مثل همیشه یکبار دیگر حق را به بنیامین داد. گزارش سنای امریکا چاره دیگری هم باقی نمی‌گذارد.

منابع:

- Neskovic, W.(Hg): „Der CIA Folterreport – Der offizielle Bericht des (1)
US-Senats zum Internierungs- und Verhörprogramm der CIA“,
F am Main 2015
صفحه 169
(2) همانجا صفحه 66
(3) در این رابطه نگاه کنید به:
Kepel, G.: „Die neuen Kreuzzüge:
Die arabische Welt und die Zukunft des Westens“ 2004 München
(4) منبع شماره 1، صفحات 416 - 410
(5) همانجا صفحه 77
(6) همانجا صفحات 409 - 399
(7) همانجا صفحه 483 - 482
(8) همانجا صفحه 67
(9) <http://www.zeit.de/politik/ausland/2014-12/polen-cia-folter-gefaengnis>
(10) منبع 1، صفحه 79
(11) همانجا صفحه 108

- (12) همانجا صفحه 108
 (13) همانجا صفحه 108
 (14) همانجا صفحه 109
 (15) همانجا صفحه 113
 (16) همانجا صفحه 114
 (17) همانجا صفحه 129
 (18) همانجا صفحه 129
 (19) همانجا صفحه 76
 Butler, J.; „Unbegrenzte Haft“, in: „Gefährdetes Leben“ (20
 F am Main 2012
 صفحه 82
 (21) همانجا صفحه 83
 (22) همانجا صفحه 88
 (23) همانجا صفحه 83
 (24) منبع شماره 1، صفحه 74
 (25) همانجا صفحه 75
 (26) همانجا صفحه 77
 (27) همانجا صفحه 48
 (28) همانجا صفحه 89
 (29) همانجا صفحه 94
 (30) همانجا صفحه 94
 (31) همانجا صفحه 81
 (32) همانجا صفحه 100
 (32) همانجا 100
 (33) همانجا صفحه 100
 (34) همانجا صفحه 100
 (35) همانجا صفحه 101

Adorno, W. Th.; GS 7, „Ästhetische Theorie“ F am Main 1996 (36
 صفحه 477

- (37) منبع شماره 1، صفحه 145
 (38) همانجا صفحه 146
 (39) همانجا صفحه 147
 (40) همانجا صفحه 150
 (41) همانجا صفحه 176
 (42) همانجا صفحه 174
 (43) همانجا صفحه 174
 (44) همانجا صفحه 174
 (45) صفحه 194
 (46) همانجا صفحه 181
 (47) <https://www.youtube.com/watch?v=EuIpICb9k9c>
 از آقای سرکوهی بخاطر اینکه با روایت مجدد این کابوس ایشان را دوباره به یاد آن
 انداختم، پوزش می خواهم. امیدوارم مرا ببخشند.
 (48) <http://www.iran-emrooz.net/index.php/politic/more/53028/>
 (49) منبع شماره 1، صفحه 36
 در گزارش سنا در مورد آن زندانی، که گویا از او مهم ترین اطلاعات را در رابطه
 با پیک بن لادن بدست آورده اند، می خوانیم، که او دانسته های خود را بدون آنکه به او
 دست بزنند، در اختیار مامورین سیا گذاشته است: منبع شماره 1، صفحه 191-192
 (50) همانجا صفحه 40
 (51) همانجا صفحه 44
 (52) همانجا صفحه 39

53) همانجا صفحه 49

54) همانجا صفحه 54

Benjamin, W.; GS, V2, „Das Passagenwerk“, F am Main 1991 (55

صفحه 1010 - 1011